



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

متون فقه « جلد ۲ »

متون « حقوقی - استدلالی » شرح لمعه

همراه با ترجمه

ویژه داوطلبان آزمونهای ورودی

کارشناسی ارشد - دکتری

قابل استفاده داوطلبین آزمونهای:

دکتری سراسری و آزاد

کارشناسی ارشد سراسری و آزاد

حقوق و فقه - مبانی حقوق، قضاوت و سردفتری

مؤلف: سید محمدباقر حسینی

با همکاری: سوناز عباسی نژاد

زمستان ۱۳۹۵



سرشناسنامه	: حسینی / سیدمحمدباقر ، با همکاری عباسی نژاد / سوناز.
عنوان و نام پدیدآور	: متون فقه «حقوقی - استدلالی» شرح لمعه / سیدمحمدباقر حسینی.
مشخصات نشر	: شیراز ، رخشید ، ۱۳۹۳ .
مشخصات ظاهری	: ۴۵۳ ص.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۹۹۹۸-۹۶-۱ .
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا.
موضوع	: متون فقه - متون «حقوقی - استدلالی» شرح لمعه.
رده بندی دیویی	: ۴۵۳ ج ۲.



متون «حقوقی - استدلالی» شرح لمعه

سیدمحمدباقر حسینی

با همکاری سرکار خانم سوناز عباسی نژاد

نشر :	رخشید
چاپ اول :	سال ۱۳۹۳
شمارگان :	۱۰۰۰ نسخه
نظارت :	مهندس شهرام کرمی و مهندس علی اکبر نکوفر
مسئول فنی :	لیلا بعاج زاده
تایپ :	خانم شریف پور
طرح جلد :	مریم مظفری
قیمت :	۲۸۰۰۰ تومان
شابک :	۹۷۸-۹۶۴-۹۹۹۸-۹۶-۱
ISBN :	978-964-9998-96-1

آدرس : شیراز - مؤسسه آموزش عالی آزاد فاضل

تلفن : ۰۷۱-۳۲۳۵۳۰۱۶ / ۰۷۱-۳۲۳۵۹۹۰۲



دانشجوی گرامی

حضور در کلاسهای موسسه فاضل بدلیل حل مسائل متنوع، ارتباط زنده و دو طرفه بین دانشجو و استاد، قرار گرفتن در جو کنکور، ایجاد انگیزه رقابت، رفع اشکالات دانشجو و آزمونهای کلاسی که ضمن آن از میزان آمادگی خود مطلع می شوید انتخابی است که نمی توان آنرا با مطالعه یک یا چند کتاب مقایسه کرد .

شرکت در کنکورهای هماهنگ کشوری موسسه فاضل به شما این امکان را می دهد که جایگاه واقعی خود را در رتبه بندی کشوری بیابید چرا که علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد.



تقديم به:

ساحت مقدس امام عصر (عج)

و

برادر و خواهر عزیزانم



تقدیر و تشکر

حمد و سپاس بیکران شایسته خالق بی همتایی است که لطف بی حدش در تدوین ترجمه حاضر، یاریمان داد و فیض خود را با عنایت حضرت صاحب الامر (عج) بر ما ، تمام نمود.
همچنین لازم می دانم که از خانمها سوناز عباسی نژاد، لیلا بعاج زاده و شریف پور که در راستای گردآوری جلد دوم ترجمه متون فقه با عنوان "متون حقوقی - استدلالی شرح لمعه" کمال همکاری را به عمل آوردند تشکر نمایم.



فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	کتاب کفالت
۱۳	کتاب جعاله
۲۹	کتاب حجر
۳۷	کتاب مضاربه
۴۵	کتاب مزارعه
۵۵	کتاب مساقات
۶۳	کتاب وصایا
۶۳	فصل اول
۷۴	فصل دوم (در متعلق وصیت)
۸۳	فصل سوم (در احکام وصیت)
۸۹	فصل چهارم (در وصایت)
۱۰۱	کتاب نکاح
۱۰۱	فصل دوم (در عقد نکاح)
۱۱۶	فصل سوم (در محرمات نکاح و توابع آن)
۱۳۸	فصل چهارم (در نکاح موقت)
۱۴۵	فصل ششم (در مهر)
۱۶۰	فصل هفتم (در عیوب و تدلیس)
۱۶۶	فصل هشتم (در قسم و نشوز و شقاق)
۱۸۳	کتاب طلاق
۱۸۳	فصل اول (در ارکان طلاق)
۱۹۱	فصل دوم (در اقسام طلاق)
۲۰۰	فصل سوم (در عده ها)
۲۰۴	فصل چهارم (در احکام طلاق)



۲۰۷ کتاب خلع و مبارات
۲۱۷ کتاب اقرار
۲۱۷ فصل اول (در صیغه اقرار و توابع آن)
۲۲۰ فصل دوم (گفتن کلامی پس از اقرار که با آن منافات دارد)
۲۲۲ فصل سوم (در اقرار به نسب)
۲۲۹ کتاب غصب
۲۴۹ کتاب میراث
۲۵۰ موانع ارث
۲۶۲ اجتماع الفروض
۲۷۲ میراث اجداد و اخوه
۲۷۸ میراث اعمام و احوال و فرزندان آنها
۲۸۵ میراث زوجین
۲۸۷ ارث دیه جنین
۲۸۷ میراث زنا زاده
۲۸۸ میراث غرق شدگان و زیر آوار ماندگان
۲۹۱ کتاب حدود
۲۹۱ فصل اول (در حد زنا)
۳۱۷ فصل دوم (در لواط - سحاق - قیادت)
۳۲۴ فصل سوم (در قذف)
۳۳۶ فصل چهارم (در شرب مسکر)
۳۴۳ فصل پنجم (در سرقت)
۳۶۱ فصل ششم (در محاربه)
۳۷۵ کتاب قصاص
۳۷۵ فصل اول (در قصاص نفس)
۴۰۲ فصل دوم (در قصاص عضو)



- ۴۱۱..... فصل سوم (در لواحق).
- ۴۲۱..... کتاب دیات
- ۴۲۱..... فصل اول (مورد دیه).
- ۴۳۹..... فصل دوم (در مقادیر دیات).
- ۴۴۱..... فصل سوم (در شجاج و توابع آن).
- ۴۴۶..... فصل چهارم (توابع).

کتاب الكفالة

- ۱- (و هي التعهد بالنفس) أى إلتزام إحضار المكفول متى طلبه المكفول له، و شرطها رضا الكفيل و المكفول له، لوجوب الحضور عليه متى طلبه صاحب الحق و لو بالدعوى، بنفسه أو وكيله، و الكفيل بمنزلة الوكيل حيث يأمره به.
- ۲- و يفتقر إلى ايجاب و قبول بين الأولين صادرين على الوجه المعتبر فى العقد اللازم.
- ۳- (و تصح حالة و مؤجلة)، أما الثانى فموضع وفاق، و أما الأول فأصح القولين، لأن الحضور حق شرعى لا ينافيه الحلول. و قيل: لاتصح إلا مؤجلة (إلى أجل معلوم) لايحتمل الزيادة و النقصان كغيره من الآجال المشترطة.

کتاب كفالت

- ۱- (و آن [يعنى كفالت]، تعهد به نفس است [برخلاف ضمان و حواله که تعهد به مال مى باشند. البته طبق نظر شهيد اول (ره) ضمان: «التعهد بالمال من البرىء» و حواله: «التعهد بالمال من المشغول بمثله» است. تعهد به نفس در كفالت] يعنى التزام احضار مكفول در زمانى که مكفول له، آن را طلب کند. و شرط كفالت، رضای كفيل و مكفول له است نه مكفول. زیرا در زمانى که صاحب حق، حضور مكفول را درخواست کند حضور بر او واجب است و لو که [تقاضای حضور مكفول] به سبب دعوى باشد [ولى هنوز حق بر مكفول ثابت نشده باشد]. خواه [تقاضای حضور مكفول] به وسيله خود مكفول له یا وكيلش باشد. در جايى که مكفول له، كفيل را به احضار مكفول امر کند كفيل به منزله وكيل است.
- ۲- عقد كفالت نیاز دارد به ايجاب و قبول بين دو نفر اول [يعنى كفيل و مكفول له] که [این ايجاب و قبول] به نحو معتبر در عقد لازم صادر مى شود.
- ۳- (عقد كفالت به صورت حال و مؤجل صحيح است). اما مورد دوم [يعنى صحت كفالت مؤجل] محل اتفاق نظر علما است. و اما مورد اول [يعنى صحت كفالت حال]، قول صحيحتر از بين دو قول است. زیرا حضور، حق شرعى است که این حق با حال بودن منافاتى ندارد [و در نتیجه، حق شرعى حضور مكفول، مى تواند با حال بودن آن جمع شود]. برخی گفته اند: كفالت جز به صورت مؤجل صحيح نمى باشد. (كفالت مؤجل با أجلى که] تا مدت معلوم است [صحيح مى باشد]). [مدتى که] احتمال زيادى و نقصان در آن نمى رود مانند غير این مورد از ساير مدت هاى که «نبودن احتمال زياده و نقصان» در آن، شرط است.

کتاب الوصایا

- ۱- (الوصیة تملیک عین، او منفعة، او تسلیط علی تصرف بعد الوفاة) فالتمیک بمنزلة الجنس یشمل سائر التصرفات المملکة من البیع، و الوقف، و الهبة. و فی ذکر العین و المنفعة تنبیه علی متعلقی الوصیة، و یندرج فی العین: الموجود منها بالفعل کالشجرة، و القوة کالثمرة المتجددة، و فی المنفعة المؤبدة، و المؤقتة و المطلقة.
- ۲- یدخل فی التسلیط علی التصرف الوصایة الی الغير بانفاذ الوصیة، و الولاية علی من للموصی علیه ولاية.
- ۳- یرج ببعدیة الموت الهبة، و غیرها من التصرفات المتجزه فی الحیاة المتعلقة باحديهما، و الوكالة لأنها تسلیط علی التصرف فی الحیاة.
- ۴- و ینتقض فی عکسه بالوصیة بابراء المدیون، و بوقف المسجد، فانه فک ملک ایضا،

کتاب وصایا

دراين کتاب چند فصل داريم

فصل اول

- ۱- (وصیت، تملیک عین یا منفعت یا مسلط کردن [فردی] بر تصرف بعد از وفات است). پس لفظ تملیک [دراين تعريف] به منزله جنس است که ساير تصرفات تملیک کننده از قبیل بیع و وقف و هبه را شامل می شود. ذکر کردن لفظ «عین» و «منفعت» در تعريف مصنف، اشاره به دو متعلق وصیت است. در لفظ «عین»، هم عین موجود بالفعل - مانند درخت- و هم عین موجود بالقوه - مانند ثمره ای که در آینده ایجاد می گردد- داخل می شود. در لفظ «منفعت»، منفعت مؤبد، موقت و مطلق داخل می شود [منظور از وصیت به منفعت مطلق، حالتی است که در صیغه وصیت به دنبال وصیت به منفعت، قیدی در خصوص دائم یا موقت بودن تملیک منفعت ذکر نشود، در اینصورت چون قیدی به دنبال تملیک منفعت ذکر نشده، وصیت به منفعت مطلق صورت گرفته است. البته وصیت به منفعت مطلق، حمل بر وصیت به منفعت مؤبد می شود].
- ۲- در مفهوم «مسلط کردن فردی بر تصرف» وصیت کردن به دیگری برای انجام وصیت و نیز ولایت بر کسی که موصی بر او ولایت دارد داخل می شود.
- ۳- با قید «بعد از وفات» هبه و غیر هبه از ساير تصرفات منجزه در زمان حیات فرد نسبت به عین و منفعت از شمول تعريف وصیت خارج می شود. وکالت هم [با قید «بعد از وفات»] از شمول تعريف وصیت خارج می شود. زیرا وکالت، مسلط کردن [وکیل] بر تصرف در زمان حیات [موکل] است.
- ۴- [از نظر منطقی، تعريف صحیح آن تعريفی است که جامع افراد و مانع اغیار باشد در حالی که] جامع بودن تعريف وصیت با وصیت به ابراء مديون و وصیت به وقف مسجد نقص می شود. زیرا وقف نیز فک ملک است [نه تملیک].

۳۰- (الثانيه: لو ادعى زوجية امرأة فصدقته حكم بالعقد ظاهراً). لإنحصار الحق فيهما، و عموم اقرار العقلاء على انفسهم جائز (و توارثاً) بالزوجية، لأن ذلك من لوازم ثبوتها، (و لو اعترف احدهما) خاصة (قضى عليه به دون صاحبه) سواء حلف المنكر ام لا، فيمنع من التزويج إن كان امرأة و من اختها و امها و بنت اخويها بدون اذنها، و يثبت عليه ما اقر به من المهر، و ليس لها مطالبته به، و يجب عليه التوصل الى تخليص ذمته ان كان صادقاً، و لا نفقة عليه، لعدم التمكين.

۳۱- (لو ادعى زوجية امرأة و ادعت اختها عليه الزوجية حلف) على نفى لها زوجية المدعيه، لأنه منكر، و دعواه زوجية الاخت متعلق بها و هو أمر آخر.

۳۲- هذا اذا لم تُقَم بينه (فإن اقامت بينة فالعقد لها، إن اقام بينة) و لم تُقَم هي (فالعقد) على الاخت (له).

۳۳- (فالأقرب توجه اليمين على الآخر) و هو ذو البينة (في الموضعين)

۳۰- (دوم: اگر مردی ادعای زوجیت با زنی را بنماید و زن او را [در این ادعا] تصدیق کند در ظاهر حکم به عقد [بین آن دو] می شود). زیرا این حق منحصر به طرفین دعوی است و نیز به دلیل عمومیت قاعده اقرار العقلاء على انفسهم جایز [که شامل این مورد نیز می شود]. (و آن دو) به سبب زوجیت (از هم ارث می برند). زیرا توارث از لوازم و آثار ثبوت زوجیت است. (اگر) فقط (یکی از آن دو اعتراف [به زوجیت با دیگری] بنماید فقط علیه او حکم می شود نه طرف مقابلش). خواه منکر قسم بخورد یا نه. پس اگر معترف زن باشد از ازدواج کردن ممنوع می شود و اگر مرد باشد ازدواج با خواهر و مادر آن زن و نیز ازدواج با دختر خواهر و برادر آن زن بدون اذن وی ممنوع است و مهري که مرد به آن اقرار کرده بر او عهده می آید ولی زن حق مطالبه آن را ندارد. بر مرد واجب است که در صورتی که در ادعایش صادق باشد نسبت به رها شدن ذمه اش از دین مهریه اقدام کند. نفقه‌ای بر عهده مرد نیست زیرا زن از مرد تمکین نکرده است. [چرا که زن زوجیت خود را نسبت به مرد انکار کرده است].

۳۱- (اگر مردی ادعای زوجیت با زنی نماید و خواهر آن زن ادعای زوجیت بر آن مرد داشته باشد مرد) بر نفی زوجیت با زن مدعی (قسم می خورد). زیرا مرد منکر است و ادعای مرد در مورد زوجیت با خواهر زن ادعا کننده به آن زن ارتباط دارد و [ربطی به دعوی زن مدعیه ندارد] و مطلب دیگری است.

۳۲- این حکم در صورتی است که بینة‌ای اقامه نشود (پس اگر بینة اقامه شود به نفع او بر عقد نکاح حکم می شود و اگر مرد بینة اقامه کند) و زن بینة اقامه نکند (به نفع مرد) و به ضرر خواهر (در مورد نکاح حکم می شود).

۳۳- (قول نزدیکتر به صواب آن است که در هر دو مورد، دیگری) یعنی صاحب بینة (قسم بخورد)

(الفصل السابع - فى العيوب و التدليس)

۲۱۳- (و هي) أى العيوب المجوزة لفسخ النكاح على الوجه الذى يأتى (فى الرجل)، بله الزوج مطلقاً (خمسة: الجنون و الخصاء) ، و هو سل الانثيين و إن امكن الوطء (والجب) و هو قطع مجموع الذكر، أو ما لا يبقى معه قدر الحشفة، (و العنن) و هو مرض يعجز معه عن الايلاج، لضعف الذكر عن الانتشار، (و الجدام) و هو مرض يظهر معه يبس الاعضاء و تناثر اللحم.

۲۱۴- (و لا فرق بين الجنون المطبق) المستوعب لجميع اوقاته، (و غيره) و هو الذى ينوب ادواراً، (ولا بين) الحاصل (قبل العقد و بعده) سواء (وطء او لا)، لإطلاق النص بكونه عيباً الصادق لجميع ما ذكر، لأن الجنون فنون، و الجامع لها فساد العقل على أى وجه كان.

۲۱۵- (و فى معنى الخصاء الوجاء، و شرط الجب أن لا يبقى قدر الحشفة) فلو بقى قدرها فلا خيار، لإمكان الوطء حينئذ.

۲۱۶- (و شرط العنة أن يعجز عن الوطء فى القبل و الدبر منها و من غيرها) فلو وطأها فى ذلك النكاح ولو مره، او وطء غيرها فليس بعنين.

(فصل هفتم - در عيوب و تدليس)

۲۱۳- عيوب مجوز فسخ نكاح (در مرد) بلکه در هر زوج (پنج مورد است: جنون، اخته بودن) به معنی کشیدن دو بیضه می باشد اگر چه امکان نزدیکی وجود داشته باشد (و آلت بریدگی) یعنی قطع تمام آلت یا قطع قسمتی از آلت بگونه ای که به اندازه حشفه باقی نمانده باشد (و عنن) یعنی مرضی که با وجود آن، مرد از دخول بر فرج زن عاجز می ماند زیرا آلت او [به جهت کاهش قوه شهوت]، حالت نعوذ پیدا نمی کند (و بنا بر قولی جدام) یعنی مرضی که با وجود آن اعضای بدن خشک می شود و گوشت بدن می ریزد.

۲۱۴- (تفاوتی بین جنون دائمی) که نسبت به تمام اوقات فراگیر باشد (و غیر دائم) یعنی جنون ادواری (وجود ندارد. همچنین تفاوتی بین) [جنون] حاصل شده (قبل از عقد و بعد از عقد وجود ندارد) خواه (نزدیکی واقع شده یا نشده باشد). زیرا روایت اطلاق دارد که جنون نسبت به تمام حالات مذکور، عیب است. همچنین بخاطر اینکه جنون اقسامی دارد و جامع همه این اقسام، فساد عقل است به هر صورتی که باشد.

۲۱۵- (کوبیدگی بیضه ها در حکم کشیدن بیضه ها است. شرط [عیب] آلت بریدگی این است که به مقدار حشفه از آلت باقی نمانده باشد) پس اگر به مقدار حشفه باقی مانده باشد زن خيار فسخ ندارد. زیرا امکان نزدیکی در این صورت وجود دارد.

۲۱۶- (شرط عیب عنن این است که مرد از وطی در جلو و پشت زن خود و زن دگر عاجز باشد). پس اگر مرد زن خود را در آن نكاح ولو یکبار وطی کند یا زن دیگری را وطی کند مرد، عنین محسوب نمی شود.

(الفصل الثالث: فی الإقرار بالنسب)

۱۷- (و يشترط فيه أهلية المقر) - للإقرار، ببلوغه و عقله (و إمكان إلحاق المقر به) بالمقر شرعاً، (فلو أقرّ ببنوّة المعروف نسبه) أو أخوته أو غيرهما مما يغيّر ذلك النسب الشرعي (أو) أقرّ (ببنوّة من هو أعلى سنّاً) من المقر (أو مساوٍ) له (أو أنقص) منه (بما لم تجر العادة بتولده منه، بطل) الإقرار، و كذا المنفى عنه شرعاً كولد الزنى و إن كان على فراشه، و ولد اللعان و إن كان الإبن يرثه.

۱۸- (و يشترط التصديق) أى: تصديق المقر به للمقر فى دعواه النسب (فيما عدا الولد الصغير و المجنون و الميت) و إن كان بالغاً عاقلاً و لم يكن ولداً. أما الثلاثة فلا يعتبر تصديقهم، بل يثبت نسبهم بالنسبة إلى المقر بمجرد إقراره، لأن التصديق إنما يعتبر مع إمكانه، و هو ممتنع منهما، و كذا الميت مطلقاً.

۱۹- و المراد بالولد هنا ولد الصلب، فلو أقرّ ببنوّة ولد ولده فنازلاً اعتبر التصديق كغيره من الأقارب.

(فصل سوم: در اقرار به نسب)

۱۷- (اهلیت مقر) برای اقرار، به بلوغ و عقل وی و [نیز] امکان ملحق شدن مقربه به مقر از نظر شرعی [یعنی از نظر شرعی ممکن باشد فردی که به نسب او اقرار شده به مقر منسوب باشد] (شرط است). لذا اگر مقر به فرزندی کسی که نسبش معروف و شناخته شده است اقرار کند (یا) به برادر بودن او یا به داشتن رابطه خویشاوندی غیر از فرزندی و برادر بودن، از مواردی که با آن نسب شرعی شناخته شده مغایر باشد اقرار نماید یا (مقر به فرزندی کسی اقرار کند که خودش از نظر سنی بزرگتر یا مساوی با آن شخص باشد یا کوچکتر از آن شخص باشد به اندازه ای که عادت به تولد وی از آن شخص جریان نداشته باشد) اقرار (باطل است). همچنین [اقرار به نسب] کسی که شرعاً از وی نفی شده مانند فرزند زنا، باطل است اگر چه در فراش مقر به دنیا آمده باشد. همچنین [اقرار به نسب] فرزندی که نسبت به او لعان جاری شده، باطل است، اگر چه این پسر [یعنی این فرزند، به سبب اقرار پدر که رجوع از لعان محسوب می شود] از مقر [که پدر او است] ارث می برد.

۱۸- (تصدیق کردن) یعنی تصدیق مقربه [کسی که به رابطه نسبی با او اقرار شده] به نفع مقر در مورد دعوی نسب که مقر طرح کرده است (شرط است به جز موردی که مقربه، فرزندی صغیر و [یا] مجنون و [یا] مرده باشد) اگر چه [پیش از فوت،] بالغ عاقل بوده و فرزند [مقر] نباشد. اما این سه مورد، تصدیقشان معتبر نیست. بلکه به مجرد اقرار مقر، نسبشان نسبت به مقر ثابت می شود. زیرا تصدیق تنها در صورتی معتبر است که امکان آن باشد و این امر از سوی صغیر و مجنون ممکن نیست. و همچنین تصدیق مرده در هیچ حالت امکانپذیر نیست.

۱۹- منظور از «ولد» در اینجا فرزند بلاواسطه [مقر] است. پس اگر مقر به پسر بودن فرزندش هر قدر که پایین رود اقرار نماید [یعنی اقرار کند که نوه اش و هر چه پایین رود پسر او است] تصدیق مقر به، شرط نفوذ اقرار است مانند سایر خویشاوندان [که اقرار به نسب آنان چنین حکمی دارد و نیاز به تصدیق ایشان دارد].

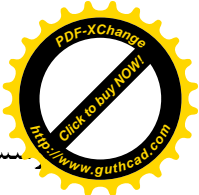
- ۷۵- (و لو قتل العاقل) من یثبت علیه بقتله القصاص (ثم جن اقتص منه) و لو حالة الجنون، لثبوت الحق فی ذمته عاقلاً، فیستصحب کغیره من الحقوق.
- ۷۶- (و منها: أن یكون المقتول محقون الدم) أى غیر مباح القتل شرعاً، (فمن أباح الشرع قتله) لزناء، او لواط، او کفر (لم یقتل به) قاتله و إن کان بغير اذن الامام، لانه مباح الدم فی الجملة و إن توقفت المباشرة علی اذن الحاكم، فیأثم بدونہ خاصة.
- ۷۷- (و لو قتل من وجب علیه قصاص غیر الولی قتل به) لانه محقون الدم بالنسبة الى غیره.

(القول فی ما یثبت به القتل)

- ۷۸- (و هو ثلاثة: الاقرار به، و البينة علیه، و القسامة).
- ۷۹- (فالاقرار: یکفی فیہ المرة)، لعموم «اقرار العقلاء علی انفسهم جائز» و هو یتحقق بالمره حیث لا دلیل علی اعتبار التعدد.

- ۷۵- (اگر عاقل)، کسی راکه با قتلش قصاص ثابت می شود (بکشد سپس مجنون شود از وی قصاص می شود) و لو در زمان جنون، زیرا حق در ذمه اش در حالی که عاقل بوده ثابت شده است لذا مانند غیر قصاص از حقوق دیگر، این حق استصحاب می شود [به عبارت دیگر، به ثبوت حق ولی دم در ذمه قاتل در زمانی که عاقل بوده یقین سابق داریم و پس از جنون وی، شک می کنیم که آیا حق ولی دم بر قصاص قاتل، باقی است یا نه؟ اصل استصحاب مقتضی باقی بودن حق قصاص است].
- ۷۶- (از جمله شرایط قصاص: [۵-] این است که مقتول، محقون الدم باشد) یعنی غیر از کسانی باشد که قتل آنان شرعاً مباح است. (پس کسی که شرع، قتل او را) بخاطر زنا یا لواط یا کفر (مباح کرده است) قاتلش (به سبب کشتن وی، قصاص نمی شود) اگر چه قتل مقتول بدون اذن امام باشد، زیرا وی فی الجملة خونش مباح است اگر مباشرت به کشتن وی متوف بر اذن حاکم باشد، لذا بدون اذن حاکم، فقط گناه کرده است.
- ۷۷- (اگر کسی غیرولی دم، کسی را که قصاص بر او واجب شده بکشد به سبب کشتن این فرد، کشته می شود). زیرا قاتل [که قصاص بر او واجب شده بود] نسبت به غیر ولی دم مقتول، محقون الدم است [یعنی فقط ولی دم مقتول می تواند قاتل را قصاص کنند و خون قاتل نسبت به سایر مردم محترم است لذا اگر بقیه قاتل را بکشند مرتکب قتل موجب قصاص شده اند].
- (سخن در چیزهایی که قتل با آن ثابت می شود)
- ۷۸- (چیزهایی که قتل با آن ثابت می شود سه چیز است: اقرار به قتل، بینه بر وقوع قتل و قسامه).

- ۷۹- (اقرار: در قتل، یک مرتبه اقرار کافی است). زیرا قاعده «اقرار العقلاء علی انفسهم جایز» عمومیت دارد [و شامل قتل هم می شود] و در جایی که دلیلی بر شرط بودن تعداد اقرار نباشد اقرار عاقل با یک مرتبه محقق شده و اثر دارد.



بل کاد يكون اجماعاً: **(ليس له العفو عن القصاص، ولا الدية)**، لصحیحة ابی ولاد عن الصادق علیه السلام فی الرجل یقتل و لیس له ولی الا الامام: «أنه لیس للامام أن یعفو و له أن یقتل و يأخذ الدية...» و هو یتناول العمد و الخطأ.

۷۲- و ذهب ابن ادریس الی جواز عفوہ عن القصاص و الدية کغیره من الاولیاء بل هو أولى بالحکم، و یظهر من المصنف الميل حیث المنع قولاً، و حیث كانت الروایة صحیحة و قد عمل بها الأكثر فلا وجه للعدول عنها.

بلکه این قول، نزدیک به اجماع است : **(حاکم حق عفو از قصاص و یا از دیه ندارد)**. به دلیل صحیحه ابی ولاد از امام صادق(ع) در مورد مردی که کشته شد و ولی دمى بجز امام نداشت [در این زمینه امام صادق(ع) فرمودند]: «این حق برای امام نیست که عفو کند و برای امام این حق است که [قاتل را] بکشد و دیه بگیرد». این روایت، قتل عمد و خطا را شامل می شود.

۷۲- ابن ادریس به جواز عفو قاتل از قصاص و دیه به وسیله به مانند سایر اولیای دم غیر از او، معتقد است. بلکه حاکم نسبت به حکم عفو قاتل از قصاص و دیه از سایر اولیای دم، اولی است. از مصنف، تمایل به این نظر استظهار می شود؛ از این حیث که ایشان، منع حاکم از قصاص و دیه را به عنوان یک قول درست در مسأله قرار داده است [نه اینکه دیدگاه خود مصنف این قول باشد]. و از این حیث که روایت فوق، صحیحه است و اکثر فقها به آن عمل نموده اند پس وجه و دلیلی برای عدول از روایت وجود ندارد [و در نتیجه حاکم حق عفو از قصاص و دیه را ندارد].